

هایدن وایت: ورای کنایه^۱

نویسنده: اوا دومانسکا

مترجم: رویا فیاض^۲

مقدمه مترجم

اوا دومانسکا (متولد ۱۹۶۳) دانش‌آموخته رشته تاریخ و استاد دانشگاه آدام میسکوویچ در پوزنان لهستان و هم‌چنین دانشگاه استنفورد است. زمینه مطالعاتی گسترده او، شامل حوزه‌های انسان‌شناسی، نظریه در تاریخ و تاریخ‌نگاری، روش‌شناسی در تاریخ و هم‌چنین رویکردهای تازه به اومانیزم می‌باشد. رساله دکتری او با موضوع تاریخ‌نگاری در پرتو روایت و اومانیزم پست مدرن زیر نظر بزرگانی چون هانس کلنر و فرانک انکراسمیت به انجام رسید.

این مقاله، به همراه چند اثر دیگر او، از آن دسته آثار ارزشمندی است که بر تفکر هایدن وایت متمرکز شده‌است. اما در این آثار بینش‌هایی درباب وایت یافت می‌شود که، برخلاف بنیان‌های معرفتی و روشی این متفکر، کمتر مورد توجه قرار

^۱. این مقاله برای نخستین بار در ماه مه سال ۱۹۹۸ در مجله History&Theory به چاپ رسید:

Hayden White: Beyond Irony, Ewa Domanska, History and Theory Vol. 37, No. 2 (May, 1998), pp. 173-181,

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه شهیدبهبشتی.

گرفته‌اند. جان‌مایه این مقاله، سویه‌های فلسفه تاریخ نظری در اندیشه یک نظریه‌پرداز پست‌مدرن است. دومانسکا در سراسر مقاله پیش‌رو، در حال ارائه تفاسیری از اثر معروف وایت، فراتاریخ، است و طرح این مسئله مهم که چگونه نظریات زبانی و روایتی پست‌مدرن در تفکر وایت با دیدگاه‌های کل‌باور او به تاریخ کنار هم می‌آیند و منجر به تأسیس نوعی فلسفه تاریخ نظری با بنیان‌های اخلاقی می‌گردد. از سوی دیگر این مقاله، راه را برای علاقه‌مندان این حوزه در مطالعه، فراتاریخ، هموار می‌سازد.



❖ چکیده

بحرانی در عصر ما که معمولاً با فقدان امر مقدس شناخته می‌شود یکی از عوامل سقوط به ورطه کنایه در قرن نوزدهم بود. همانطور که وایت در فراتاریخ^۱ نشان داده‌است، امر کنایه، برای تاریخنگاران، در اثر یک "تلخ‌کامی" برخاسته از درماندگی واقعیت در محقق ساختن انتظاراتشان به وجود آمد. تلقی کنایی از هستی در حال و هوای در هم شکستگی اجتماعی یا زوال فرهنگی سر برآورد. پرده کنونی کنایه خود را در تردیدی نسبت به استعداد زبان برای فهم واقعیت متجلی می‌سازد. از این رو ما در "محبس زبان" زیست می‌کنیم. اتاق- بازی فکری "معرفت دست دوم" ای را تولید می‌کند که عاجز است از راضی کردن مردان و زنان پست مدرنی که هم‌چنان در جست و جوی یک فراواقعیت دیگر هستند. بنابراین، هدف اصلی این رساله پاسخ به این پرسش است: چگونه می‌توان از کنایه فراتر رفت؟

این متن یک "نبش قبر پساپست‌مدرنیستی از پست‌مدرنیسم" است. من به موجب بسیاری مسائل قدردان پست‌مدرنیسم هستم، به ویژه به خاطر آنکه یک جهان بینی جایگزینی را بر من عرضه می‌دارد که بیشتر در غالب تمایز و تداوم است تا در چارچوب ضدیت‌های دوگانه، آن هم در وضعی که من از تزلزل در امر هستی‌شناختی و آشفتگی معرفت‌شناسانه دلزده شده‌ام. من به نظم احتیاج دارم و فقدان فراواقعیت را حس می‌کنم.

من در تلاش برای برکنده شدن از برخی "مبانی" مدرن/پست مدرن، در عین نگاه داشتن نقطه نظر پست مدرن در گفتمان خودم، رویکرد غالب در علوم انسانی را

¹. Metahistory

دنبال می‌کنم. امروزه ما شاهد زوال روش‌شناسی و حرکت رو به رشد رویکردی شاعرانه‌تر در علوم انسانی هستیم. گواه این ماجرا شکل خودزندگی‌نامه‌ای‌تر نوشتار در حوزه انسان‌شناسی (جیمز کلیفورد، کلیفورد گیرتز) و یک شیوه ادبی‌تر در نوشته تاریخی (ناتالی زیمون داویس، امانوئل لوروا لادوری، سیمون شاما) است. چنین گرایشی، با ارزش بخشی دوباره به جنبه‌های سوپرتکتیو کار تحقیقی هم‌سویی دارد. شاید این رویکرد را، که من هم پذیرای آن هستم، بتوان نوعی ظهور دوباره ایده کالینگوودی در باب تاریخ معرفی کرد، ایده‌ای مبتنی بر خودشناسی انسان، یعنی دانشی در باب سرشت انسان، و درباره اینکه "نوع انسان چیست... خود تو به عنوان انسان چه هستی... و اینکه آن انسان که تو هستی و هیچ‌کس غیر از تو آن نیست چه می‌تواند باشد."^۱

شاید آنچه من می‌گویم راست نباشد، اما می‌تواند پیامبر گونه باشد.

خورخه لوئیس بورخس

فرا تاریخ کتابی خسته‌کننده و تکراری است. من نیز مانند بسیاری دیگر، بارها آن را خوانده‌ام (البته هیچگاه آن را از ابتدا تا به انتها مطالعه نکرده بودم، تا آن زمان که از من خواسته شد این مقاله را به رشته تحریر درآوردم) معمولاً این کتاب را می‌خواندم تا از مقدمه آن (شاعرانگی‌های تاریخ^۲) "بهره‌کشی" کنم یا تأملاتی

^۱. R. G. Collingwood, *The Idea of History* [1946] (Oxford and New York, 1994), 10.

تشکر فراوان از پروفیسور یورن اشتوکراث، پروفیسور هانس کلنر، و دکتر یورگ زیندن که نقد سازنده‌ای را بر نسخه پیشین این مقاله ارائه دادند. با تشکر ویژه از هایدن وایت برای نظرات‌اش. نسخه طولانی‌تر این مقاله به انگلیسی در اینجا منتشر شد:

Hayden White und Paul Ricoeur: *Dargestellte Wirklichkeit in der europäischen Kultur: Im Kontext von Husserl, Weber/Auerbach, Gombrich* (Baden-Baden, 1997).

^۲. *The Poetics of History*

الهام بخش را در باب تاریخ‌نگاران و فلاسفه‌ی مورد بررسی‌اش جست‌وجو کنم. این کتاب یک اسطوره است. یکی از آن آثار پراهمیتی که انکراسمیت^۱ درباره‌اش اینطور گفته بود: "آن‌ها بیشتر در منازعات پر تب و تاب و تابی که درباره‌شان اتفاق می‌افتد قوی عمل می‌کنند تا در حل مسائل بخصوصی که خود طرح می‌دارند."^۲ فراتاریخ در بستری خاص و در پاسخ به اقتضائاتی ویژه نگاشته شد. با این وجود، یک بار دیگر جالب خواهد بود اگر من در "ترجمان" این اثر صورت بندی تازه‌ای به کار بندم: برای مثال، فرض کنید که من فراتاریخ را به عنوان یک مرجع یا به عنوان راهی برای واکاوی مؤلف مورد نظر داشته‌باشم، یا آن را درون پس‌زمینه یک لحظه تاریخی در اکنون قرار دهم و بکوشم از این اثر در راستای اقتضائات زمان حاضر بهره گیرم.

در مقالاتی که وایت پیش از ۱۹۷۳ به چاپ رساند، از اسامی پیش‌رو، دست کم در چهار متن مختلف نامبرده شد: فوئرباخ، سنت‌آگوستین، بالزاک، برگسون، بورکهارت، کامو، کالینگوود، کروچه، داووسون، دیلتای، فروید، فرای، گامبریج، هگل، هردر، ایبسن، یاسپرس، جویس، کافکا، کانت، مان، مارکس، میشله، نیچه، پوپر، رانکه، سارتر، اشپنگلر، توکویل، توین‌بی، ویکو و وبر. من بر این گمانم که کسی اینطور مکرر به تعدادی نام اشاره نمی‌کند، مگر آنکه آن‌ها با او در میزان حساسیت ذهنی، در نقطه نظر، یا حتی در چشم‌انداز یکسان به جهان در اشتراک باشند. بر مبنای این فهرست من می‌توانم یک پرتره ذهنی از مؤلف فراتاریخ طراحی کنم. زمانی که ادبیات و هنر مورد توجه قرار باشند، هایدن وایت در مقام یک مدرنیست ظاهر می‌گردد، البته در جایی که مدرنیسم به مثابه جنبش‌های معین ادبی و هنری

^۱ Frank Ankersmit

^۲ Cf. Frank Ankersmit, *Historiography and Postmodernism*, *History and Theory* 28 (1989), 141.

فهمیده شود. من در حین واکاوی فلسفه، یک واقع‌انگار را می‌یابم، اما واقع‌انگاری که به لحاظ ایده‌آلیستی تغییر مسیر داده و به دغدغه‌های وجودی مشغولیت یافته‌است. فیلسوفان تاریخ موجود در لیست، گرایش وایت به دیدگاه‌های کل باور تاریخ را نشان می‌دهند و هم‌چنین نشان‌دهنده تمایل‌اش به مقولات انتزاعی هستند، که می‌توانند به مثابه اصولی تبیین‌گر بر کل تاریخ اعمال گردند. اما باز هم چیزی دیگر وجود دارد که می‌تواند بیشتر این افراد را با هم (و با خود وایت) پیوند دهد: آن‌ها "طغیانگران" پرنفوذی بودند، "بدعت‌گزارانی" که طرز تفکر مشروع در باب هستی (در زمانه خودشان) و شیوه‌های بازنمایی آن را تغییر می‌دادند.

اما من بر این ادعا هستم که تفسیر وایت از نویسندگان، منتقدین ادبی، فلاسفه و تاریخ‌نگارانی که موضوع تحلیل خود وایت را تشکیل می‌دهند (به ویژه آن دسته مورد مطالعه‌اش در فراتاریخ) سرپوشی بر موضع فلسفی او می‌گذارد. تحلیل او در-باب تفکر تاریخی در تداخل با فلسفه شخص اوست. به همین خاطر است که فراتاریخ^۰ "کتاب آسمانی" برای نظریه تاریخ و تاریخ‌نگاری- توجهی ویژه را به خود جلب می‌دارد، ابتدائاً در آن هنگام که اعلام می‌کنم من به خود هایدن وایت به مثابه یک اندیشمند منحصر به فرد علاقه‌مند هستم.

دو هایدن وایت در دو بخش اصلی (و کاملاً متفاوت) فراتاریخ به نمایش گذاشته می‌شوند. در زیر رویه ساختارگرایانه آشکارا در مقدمه، یک لایه زیرین ویکویی موجود است آنجایی که می‌توان دفاع از ادراک شاعرانه تاریخ و یک هایدن وایت شاعر مآب را یافت. بنابراین، جوهره نوشته من، هایدن وایت است و یکی از آن مسائلی که ذهن او را به خود مشغول می‌سازد: چگونه باید جهان را ساختارمند کرد و برای واقعیت درهم آشفته معنا ایجاد نمود.

تحلیل کردن جهان به مراتب ساده‌تر از تلاش برای تغییر آن است.

هایدن وایت^۱

یک طغیانگر

انسانی که برای خاطر جهان می‌جنگد

او کجا می‌تواند خویشتن خویش باشد؟

من نکته بسیار هوشمندانه‌ای از هایدن وایت شنیدم که مرا کمک کرد تا از نقطه نظری متفاوت به فراتاریخ نگاه کنم. او یک‌بار اشاره کرد که مقدمه فراتاریخ ("شاعرانگی های تاریخ") در آخر کار نوشته‌شد، یعنی بعد از آنکه اصل کتاب تمام شده بود. من، با التفات به این نکته، یک بار دیگر فراتاریخ را، بدون در نظر گرفتن مقدمه‌اش، خواندم. آنگاه دریافتم هانس کلنر کاملاً حق داشت که می‌گفت "این اثر نه یک کتاب بلکه چندین کتاب در یک کتاب است."^۲ از این رو، اگر کسی این کتاب را بدون مقدمه نگاه کند، به نظر یک تاریخ‌نگاری اندیشه خوب نوشته‌شده می‌آید که مبین مقالات پیشین وایت و کتاب‌اش تحت عنوان "آزمون بیگانه‌ی انسان‌گرایی آزادی‌خواه"^۳ است. بخش نخست، تحولات خودآگاهی را از یک ورطه استعاره‌ای^۴ از خلال مرحله متونیمی [دگرنامی]^۵ بسوی مرحله سنکدوک [بخش‌گویی]^۶ توضیح می‌دهد. بخش‌های دوم و سوم به وضعیت کنایی اختصاص دارند. این بخش‌ها،

1. Hayden White, *Ibn Khaldun in World Philosophy of History, Comparative Studies in Society and History* 2 (1959), 115.

2. Cf. Hans Kellner, *Twenty Years After: A Note on Metahistories and Their Horizons*, *Storia della Storiografia* 24 (1993), 109.

3. Cf. Willson H. Coates and Hayden White, *The Ordeal of Liberal Humanism: An Intellectual History of Western Europe* (New York, 1970), ii.

4. Metaphor

5. Metonymy

6. Synecdoche

سبک‌های فکری را مورد بررسی قرار می‌دهند که به توصیف چهار مورخ برگزیده (میشله، رانکه، توکویل و بورکهارت) و چهار فیلسوف تاریخ (هگل، مارکس، نیچه، و کروچه) می‌پردازد. بدین سان، بدنه اصلی فراتاریخاز علاقه متقدم وایت به تاریخ اندیشه، در کلیت آن، نشأت می‌گیرد. کوبندگی کتاب و "ساختارشکنی هجومی" بارز آن در اصل معلول مقدمه روش‌شناختی بود که وایت در آن اصول تفسیری مبنای کتاب را روشن می‌سازد. در اینجا او نظریه صوری‌اش در باب کار تاریخی را معرفی می‌کند. این بخش بعدتر در تفکرات وایت متولد شد و از علاقه او به نقد ادبی، عمدتاً نسبت به رویکرد ساختار گرایانه سرچشمه می‌گرفت.

۱.۱

در نظر وایت، هرگونه توجه ویژه‌ای به تاریخ اندیشه - یعنی "تاریخ به مثابه تفکر یا تاریخ به مثابه خودآگاهی"^۱ (انسان به مثابه عواطف، اندیشه، موجودیت‌های صاحب اراده، و فرهنگ به‌عنوان ثمره آگاهی) - یک بحران کلی‌تر را منعکس می‌گرداند، خواه در فضل و دانش انسانی، خواه در جامعه در کلیت آن. آنگاه که سنت‌های پذیرفته شده در اندیشه و عطایای اسطوره‌ای به لطف از دست دادن پیوندشان با مسائل اجتماعی جاری پدیدار می‌گردند،^۲ تاریخ اندیشه درصدد ریشه کن کردن تاریخ به مثابه کنش برمی‌آید و در قالب شکل مسلط تاریخنگاری سر از خاک برمی‌آورد.

به بیان وایت در مقدمه فراتاریخ "این کتاب یک تاریخ خودآگاهی تاریخی است." وایت، آشکارا یکی از آن متفکرانی است که به معرفت تاریخی به‌عنوان مسئله‌ای مربوط به آگاهی نگاه می‌کند و نه صرفاً مسئله‌ای روش‌شناختی. وایت به

¹. Consciousness

². Cf. Hayden White, The Task of Intellectual History, *Monist* 53 (1969), 607 and 625.

هایدن وایت: ویرای کنایه ۸ ۹۱

مانند هگل، مارکس، نیچه، میشله، رانکه و توکویل به این نکته واقف است که طرز تفکر کسی در باب گذشته دربردارنده استلزامات جدی است با آن شیوه‌ای که او در باب زمان حال و آینده خودش می‌اندیشد و بدین خاطر است که او مسئله آگاهی تاریخی را مستقیماً در کانون فلسفه خویش می‌نشانند.

هانس کلنر شرح مهمی درباره انطباق بی‌چون و چرای تفکر وایت با دغدغه‌های اساسی انسان‌گرایانه ارائه داد. او مدعی بود که وایت به اندیشه رنسانس به خاطر روند دنیوی‌سازی^۱ علاقه‌مند است، آن دنیاپرستی که انسان‌ها به لطف آن نیروی آفرینشگری خود را باز می‌شناساند و در صدد گریز از اراده الهی برمی‌آیند.^۲ رنسانس هم‌چنین نقطه آغاز "فرهنگ انتقادی" نیز بود. به گفته وایت، فرد انسان‌گرا، با کشف هر دستاورد فرهنگی در خرد انسانی نقش مهمی را در روند دنیوی‌سازی و اسطوره زدایی از فرهنگ بازی کرد. این جریان، در پایه‌گذاری علوم اجتماعی، در پایان قرن نوزدهم، به اوج خود رسید.^۳ نظریه پردازان محبوب وایت در مسئله خودآگاهی در اواخر قرن نوزدهم - نظیر برگسون، کروچه، وبر و دورکیم - یعنی همان کسانی که مفهوم "روح" را به‌عنوان موضوع مورد مطالعه خود برگزیدند، نتوانستند به توافقی بر سر ذات روح برسند، اما، همانطور که وایت تأکید دارد، آن‌ها متفق‌القول بر سر قدرت محدود علم برای ارائه تعریفی از واقعیت به اجماع رسیدند.^۴ وایت روی آوردن متفکران انگلیسی به تاریخ را بر همین اساس توضیح می‌داد: "این چرخش، از عدم توانایی فلسفه علم بنیان برای ایجاد تعامل با مسائل اخلاقی روز سرچشمه می‌گیرد."

1. Secularization

2. Hans Kellner, A Bedrock of Order: Hayden White & Linguistic Humanism, History and Theory, Beiheft 19 (1980), 5.

3. Cf. Hayden White, The Culture of Criticism, in Liberations: New Essays on the Humanities in Revolution, ed. Ihab Hassan (Middletown, Conn., 1971), 55.

4. White, The Task, 612.

حمله کالینگوود و توین بی به پوزیتیویسم و سیانتیزم در تفکر تاریخی از این عقیده ناشی می‌شود که معرفت تاریخی را باید برای برساختن یک فلسفه تاریخ به کار بست که به لطف این معرفت، ارزش‌های تن داده به علم‌انگاری می‌توانند از نو سر پا شوند. هم‌چنین، آنطور که وایت توضیح می‌دهد، کریستوفر داووسون می‌خواست یک واسطه میان بُر، میان مفهوم مدرن پیشرفت دنیوی و تاریخ قرون میانه در معنای رستگاری بیاید، یعنی راهی ما بین جهان فاکت‌ها و جهان ارزش‌ها.^۱

کلنر باز هم درست می‌گوید که فراتاریخ یک متن در حوزه اخلاق است که با مسئله آزادی در انتخاب اخلاقی سروکار دارد. این یکی از دلایلی است که کروچه در تفکر وایت بسیار حائز اهمیت بود. در نظر کروچه، و هم‌چنین می‌توان گفت در نظر خود وایت نیز، مکاشفه تاریخی حقیقی همواره متأثر از برخی ملاحظات اخلاقی بود. برای کالینگوود هم‌چنین، تاریخ به نحو مرجحی یک قلمرو اخلاقی بود. آنچه وایت را در فلسفه کالینگوود جذب می‌کرد تلقی او از هدفی بود که می‌توان از مطالعه تاریخ داشت - و آن هدف این بود: دریافتن اینکه تو چگونه شخصی هستی.^۲

۲.۲

هایدن وایت از شخصیتی "متعادل" برخوردار است. او تضادها را دوست نمی‌دارد و ترجیح می‌دهد جهان را از منظر تداوم^۳ ببیند. این رویکرد "میان‌روی" بر

¹. Cf. Hayden White, Collingwood and Toynbee: Transitions in English Historical Thought, English Miscellany 7 (1956), 150 and his Religion, Culture and Western Civilization in Christopher Dawson's *Journal of History*, English Miscellany 9 (1958), 249-250.

². Cf. Hayden White, The Abiding Relevance of Croce's *Journal of History*, *Journal of Modern History* 35 (1963), 109-124 and his review of Alan Donagan's *The Later Philosophy of R. G. Collingwood in History and Theory* 4 (1965), 248, 251.

³. Continuity

رؤیایش مبنی بر احیای خلاقیت به عنوان گرانقدرترین ورطه ادراک آدمیزاد و بر هدفاش مبنی بر جایگزین ساختن ادراک متعهد به چارچوب روابط جزء-کل به جای درک محدود به تضادهای دوگانه تأثیر گذاشت. وایت در تحلیل تفکر تاریخی قرن هجدهم، خاطر نشان کرد که مشکل اصلی فلاسفه و مورخان عصر روشنگری آن بود که آن‌ها "ارتباط میان عقل و قوه خیال را در چارچوب ارتباط مبتنی بر تضاد مورد نظر قرار می‌دهند تا در قالب یک رابطه جزء-کل"^۲. بدین خاطر است که متفکرانی نظیر ولتر، هیوم، گیبون و کانت در جست‌وجوی "اصول فراتاریخی" ناکام ماندند. "اصولی که با آن حقایق عام منتج از غور کردن در فاکت‌های گذشته... می‌توانند در بسترهای عقلانی صورت مادی بیابند." آن‌ها شکست خوردند، زیرا فاقد نظریه‌ای در باب خود آگاهی انسان بودند که در آن اینگونه نباشد که "عقل در مقابل خیال به سان پایه‌ای از صدق در برابر پایه‌ای از کذب برتری داشته باشد، بلکه به گونه‌ای باشد که در آن تداوم میان قوه عقل و خیال جست و جو شود." آن‌ها قدرت تشخیص این را نداشتند که خلاقیت هم‌پای عقل می‌تواند در کشف واقعیت سهیم باشد. میان اندیشمندان عصر روشنگری، تنها ویکو^۳ بود که کمی نسبت به عقل بی‌اعتماد می‌نمود، آنقدر که تشخیص می‌داد که خلاقیت قرار نیست در ضدیت با عقل قرار بگیرد، بلکه ای بسا بتوان آن را در تداوم با عقل دید. این "عقل‌ستیز ساختارشکن"، به تعبیری که خود وایت یک بار در مورد ویکو به کار برد،

۱. مسئله تداوم برای انسان نوعی امنیت هستی‌شناختی فراهم می‌آورد. وایت مدعی است که به لطف تداوم‌ها، جهان صور فرهنگی می‌تواند "بیشتر به مثابه یک فضای مادی ایستا فهم شود... تا چیزی دستخوش نوعی تغییر که می‌توان آن را مسئله تاریخی نامید."

Hayden White, Frye Place in Contemporary Cultural Studies, in The Legacy of Northrop Frye, ed. Alvin A. Lee and Robert D. Denham (Toronto, Buffalo, and London, 1994), 33.

۲. Part-Whole relationships

۳. Giambattista Vico

به نحو ویژه‌ای برای مؤلف فراتاریخ حائز اهمیت بود. ویکو، نخست قدر و ارزش خلاقیت را بازشناخت، دوم جهان را نه از پس نقاب تضادها که در مقوله تداوم به نظاره نشست.^۱ سوم (و از همه مهم‌تر) ویکو با نظریه شاعرانه خودآگاهی فضا را برای وایت مهیا ساخت- یعنی مجاز شناسی را به‌عنوان یک علم انتقالی فهم می‌کرد- و این همان قلب فراتاریخ است.

به باور نویسنده علم جدید^۲ [ویکو]، رابطه میان زبان و جهان را بدان شکلی که انسان‌های ابتدایی دریافت می‌کردند می‌توان در چارچوب "منطق شاعرانه" توصیف کرد- یعنی در قالب منطق مجازها. ویکو در تقلیل ارکان بیان به چهار رکن از یک سنت رنسانسی تبعیت کرد: استعاره، سنکدوک [بخش‌گویی]، متونیمی [دگر نامی]، و کنایه.^۳ ویکو تحول استعاری حادث در زبان را با فرآیند تغییر همه جانبه در

^۱ و ایت در اثر زیر بر نبوغ ویکو تأکید کرد تا سفسطه‌های موجود در چنین تضادهایی را نشان دهد:

"The Irrational and the Problem of Historical Knowledge," in *Studies in Eighteenth-Century Culture*, ed. Harold E. Pagliaro. Vol. 2: *Irrationalism in the Eighteenth Century* (Cleveland and London, 1972), 315.

^۲ ویکو آرزوی آن را داشت که تاریخ نویسی را بصورت "علم جدید"ی در آورد. او در جست و جوی تاریخ مردم در مقابل تاریخ امپراطوری حاضر نبود که قبول کند مبداء و اصل مردم روم پیدا نخواهد شد. او با دغدغه تاریخ مردم اسنادی در مورد زبان، افسانه‌ها و اشعار می‌یافت. او بر این مبنا باور داشت که زبان یک ملت باستانی شاهد بزرگی بر آداب و رسوم عصرهای اولیه است. [مترجم]

^۳ در اینجا لازم به ذکر است که در باب چهار رکن بیانی که مورد استفاده ویکو و وایت قرار گرفت توضیحات مختصری ذکر شود:

در علم بدیع صنعت مجاز به معنای بیان چیزی به نحو غیر مستقیم و با مقصودی غیر از آنچه بیان می‌شود است. که هر یک با توجه به میزان استعاری بودن نوع و میزان خاصی از معنای پنهان را انتقال می‌دهند.

(۱) Metaphor (استعاره) که در آن هیچ یک از ارکان تشبیه وجود ندارد و لفظ هیچ ارتباطی با معنای اولیه آن ندارد. برای مثال، گل سرخ استعاره از معشوق.

(۲) Metonymy (مجاز مرسل لازم و ملزوم/دگر نامی) در این مجاز نام چیزی منتقل می‌شود تا جانشین چیزی شود که ملازم آن است. برای مثال، کاخ سفید بجای رئیس جمهور آمریکا.

هایدن وایت: ورای کنایه A ۹۵

خودآگاهی انسان و حاکم بر جامعه مرتبط ساخت. بدین سان، نظریه مجازها نه تنها مبنایی برای یک نظریه عمومی زبان شاعرانه و روشی برای ترسیم مختصات شیوه‌های غالب تفکر تاریخی را عرضه داشت، بلکه هم‌چنین یک نظام دیگر برای "فلسفه نظری تاریخ" ایجاد کرد. این نظریه یک مُدل کاملاً منتظم از تحول ادواری عرضه داشت که جهت آن از استعاره به متونیمی [دگر نامی]، از متونیمی به سنکدوک [بخش‌گویی]، و از سنکدوک به کنایه دنبال می‌شود. وایت به ترتیب زیر مُدل ویکو را بازسازی کرد:^۱



۳) Synecdoche (مجاز مرسل جزء و کل/بخش‌گویی) در این مورد فرا بردن جزئی از چیزی است تا جایگزین کل آن چیز شود. برای مثال، بیست تابستان بجای بیست سال.

۴) Irony (کنایه، مطایبه) در گذشته و در تعریف ارسطویی آبرونی همان چیزی بود که معنی مخالف بدهد که کاملاً با ترجمه کنایی منطبق بود، اما امروزه معنایی کمیک و مطایبه‌آمیز در آن پنهان است. از همین رو، بهره‌گیری از معادل کنایه صرفاً بدلیل سنت واژگانی است و معنایی کلی‌تر از یک آرایه ادبی داراست. [مترجم]

¹ Hayden White, *The Tropics of History: The Deep Structure of the New Science*, in Giambattista Vico's *Science of Humanity*, ed. Giorgio Tagliacozzo and Donald Philip Verene (Baltimore and London, 1976), 77.

مرحله	الهی	قهرمانی	انسانی
گذار:	از استعاره به متونیمی	از متونیمی به سنکدوک	از سنکدوک به کنایه
مرحله جایگزین:	تولد و رشد	بلوغ	زوال و نابودی
نوع طبیعت انسان:	شعری	قهرمانانه	انسانی
نوع جامعه:	خدا سالار	اشراف سالار	مردم سالار
نوع زبان:	خاموش	جارچی وار	فصیح و شمرده
نوع قانون:	الهی	قرارداد محور	قانون محور
نوع خرد:	الهی	طبیعی	مدنی
نوع کتابت:	هیروگلیف	تصویر دار	عامیانه ^۱

وایت در فراتاریخ در فصل مربوط به هگل از "جهان‌های زبانی" ویکو بهره گرفت و میان سه شیوه ادراک جهان، یعنی سه ورطه از خودآگاهی، تمایز قائل شد: نخست وضعیت استعاری، که در آن هستی چیزی جدای از وجود زیسته‌اش در ابژه

^۱. ویکو از نخستین متفکرانی بود که تحولات تاریخ اندیشه را از منظر زبان می‌فهمید و معتقد بود که نحوه تجلی تفکر در زبان است که تاریخ انسانی را به ادوار گوناگون تقسیم می‌کند. به همین دلیل وایت به لحاظ معرفت‌شناختی در سنت پیشینی خود جذب ویکو شده بود. او این ارتباط بیان و دیگر وجوه انسانی را اینگونه توضیح می‌دهد: در عصر metaphor/استعاره آدمی فقط با تصاویر در ذهن خود سروکار دارد. او توان مفهوم‌سازی برای تصاویر ندارد به همین دلیل است که خط او هیروگلیف می‌باشد. به گفته او، استعاره زمانی سر برمی‌آورد که انسان ذات حقیقی اشیاء را نفی می‌کند و به نوعی روح‌انگاری و جان‌بخشی به اشیاء روی می‌آورد. براساس اساطیر با تولید صدای تندر و رعد و برق آدمی از وضعیت metaphor به metonymy حرکت می‌کند. بنابراین زبان او با صدای تندر از خاموشی به حالت جارچی‌گونه و فریاد در می‌آید. به باور وایت همین صدای تندر گذار انسان از حالت رام به وضعیت سلطه‌جو، قدرتمند و امیدوار است. در اینجا است که هر شیء صورت مادی به خود می‌گیرد. مرحله بعد که synecdoche/بخش‌گویی است به معنای فرا روی از وضع جزئی به کلی است. انسان در این دوره توان انتزاع پیدا کرده و جهان را مثابه یک کل فهم می‌کند. در آخر محله irony/کنایه مرحله‌ایست که زبان دیگر واقعیت را بیان نمی‌کند، بلکه به نحوی طنز گونه نماینده کذب است. و این همان وضعیتی است که ما امروزه با آن دست به گریبان هستیم. [مترجم]

هایدن وایت: ورای کنایه ۹۷ A

جزئی نبود؛ دوم مرحله متونیمیک [دگرنامی]، که در آن "تجربه به ذرات ریز تجزیه شده و از ایده‌بنیان بودن‌اش عاری گشته‌بود." در مرحله سوم، در ضدیت با این تهدید تجزیه شدن و جبر علی، خودآگاهی بود که پایه مرحله سنکدوکیک [بخش‌گویی] را مستقر نمود، یعنی همان بارزه تفکر نظری که در آن هستی از منظر امر جزئی مورد نظر قرار می‌گیرد. وایت، در فراتاریخ، مرحله چهارمی را به تفصیل توصیف کرد، مرحله کنایی- ورطه‌ای که او آن را با مواضع فلسفی شک‌انگارانه و نسبی‌باور مرتبط می‌داند. - او قدم به قدم توضیح می‌دهد که چگونه مورخین و فلاسفه تاریخ انتخاب شده به خاطر "تلخی" برخاسته از ناکامی واقعیت در برآورده ساختن انتظاراتشان در دام کنایه سقوط کرده بودند. دریافت کنایی از جهان در حال و هوای درهم‌شکستگی اجتماعی و زوال فرهنگی سر برآورد. جهان به گونه‌ای در تشبیه به چرخ، در تشبیه به معاد جاودانه، و دایره‌های بسته دیده می‌شود، دوایری که هیچ‌گریزی از آن نیست." به نوشته وایت "وجه زبان‌شناختی آگاهی کنایی بازتاب‌دهنده این شک است که آیا ظرفیت زبان، فی‌نفسه، آنقدر هست که بتواند به حدّ کفایت، آنچه در باب سرشت واقعیت توسط ادراک حسی عرضه شده و به دست اندیشه بر ساخته می‌شود را منتقل سازد." در آخر، کنایه میل دارد به بازی با کلمات روی آورد، و به یک زبان درباره خود زبان بدل شود، و جهان را به‌سان اسیری در یک زندان بر ساخته از زبان، به مثابه یک "جنگل نمادها"، به تصور درآورد.

همان‌طور که وایت نیز در پیشگفتار اقرار می‌دارد، فراتاریخ خود به شیوه‌ای کنایی نوشته شده‌است. اما این کنایه‌ای خودآگاه است که "یک گشت در آگاهی کنایی را نشان می‌دهد." - به باور وایت- به هر حال، در آنسوی این ژست کنایی ما نمی‌توانیم به سوی علم در جهت روشنگری مجددی پیش رویم." زیرا، از آنجایی که

ما در تاریخ حضور داریم، هیچگاه نمی‌توانیم حقیقت واپسین درباره تاریخ را بدانیم. ما می‌توانیم، با این وجود، نگاهی اجمالی و از بالا به آن فرمی داشته باشیم که حقیقت شکل آن را به خود می‌گیرد. - فرم حقیقت می‌تواند مسائلی باشد نظیر توازن، عقل، آزادی، وحدت شناخت و وحدت وجود.^۱ در نظر من، آنگاه که "دایره" بسته باشد، ما به "آگاهی تاریخی شاعرانه" (منحصراً در ادبیات هگلی) بازخواهیم گشت. اگر چنان شود، حقیقت متعالی‌تر آگاهی تاریخی با حقیقت عقل که بر تاریخ حکمفرماست، همانگونه که مدّ نظر هگل بود، یکی خواهند شد. و ثمره نهایی آن، وحدت شدنی میان آگاهی و وجود خواهد بود.

وایت از این طریق تا حدی مستقیماً با مسئله انفکاک زبان از وجود دست به گریبان است. براساس دیدگاه جامعه‌شناس لهستانی، آندره زیرتویچ^۲، مفهوم افسانه - به معنای کشف جهانی جایگزین که فی‌نفسه وجود دارد - یک ابداع فرهنگی (و در واقع هستی‌شناسانه) است. افسانه در برهم ریختن رابطه بیان جهان^۳ سهیم است؛ این افسانه بود که به تفکیک زبان از وجود کمک کرد. چنین تغییری (یعنی تحولی از آگاهی استعاری به آگاهی متونیمیک) یک دریافت تازه نسبت به هستی در قالب تضادها را متولد کرد.^۴ اما رأی وایت، چنانکه در بالا اشاره داشتیم، بر تداوم و به روابط جزء-کل است. اگرچه، این جهان‌بینی، از "ناسازگاری" بارز - و نوعی نسبی‌انگاری - در تفکر وایت حکایت دارد. وایت، یک انسان سالار به تمام معنا است. (به همین

¹. Hayden White, *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe* (Baltimore and London, 1973), xii, 130-131.

². Andrzej Zybertowicz

³. Word-World Relationship

⁴. Cf. Andrzej Zybertowicz, *Przemoc i poznanie: Studium z nie-klasycznej socjologii wiedzy* [Violence and Cognition: An Exercise in Non-classical Sociology of Knowledge] (Torun, 1995). (Onseparating language from being, see chapter VII: (Pre)historia wiedzy [(Pre)history of Knowledge], 209-270.)

هایدن وایت: ورای کنایه A ۹۹

دلیل است که کلنر او را در پیوند با رنسانس و تفکر اومانیستی می‌داند: او همواره در جست‌وجوی مرجعی برای انتخاب انسانی در خود انسان‌ها می‌گردد. هیچ چیز بالاتر (یا فراتر) از این مرجع وجود ندارد که بتواند کردار انسان را مشروعیت بخشد (و آن را توجیه کند)^۱ و این نکته مهمی در فهم وایت است. یک نسبی‌انگار هوشیار و یا مسئولیت‌پذیر، نظیر وایت، تنها می‌تواند شخصیتی با شالوده‌ی حقیقتاً استوار باشد، شخصی با اخلاق، کسی که تماماً نسبت به مصائب و دشواری‌ها در زنده نگاه داشتن ارزش‌ها و اصول در هنگامه‌های جان به لب رسیدن از تناقضات آگاه است و هم‌چنین از ضرورت قوه انتخاب خبر دارد.

وایت به خوبی می‌داند که از وقتی انسان‌ها جهان افسانه را (به مثابه واقعیتی جایگزین) "کشف کردند" از آن لحظه به بعد حقیقت بیشتر مورد تأمل واقع شد تا آنکه زیسته‌شود. "انسان‌ها بیشتر درصدد سخن گفتن در باب فضیلت برآمدند تا به کار بستن آن" ^۲ به گفته مؤلف فراتاریخ- "آن‌ها زیستن کنایه‌وار را آغاز کردند: یعنی سخن گفتن از فضیلت در ملاءعام، و عمل به رذیلت در خلوت."^۳ از سوی دیگر، آدمیان قدرت خیال را کشف کردند. آن‌ها دیگر می‌توانند نقش خداوند را بازی کنند و جهان‌های خودشان را بیافرینند. در آن جهان‌ها می‌توانند گذشته‌هایشان را انتخاب کنند و آن را برای ساختن اکنون‌هایشان به کار گیرند. به باور وایت، ما با شکل دادن به اکنون‌مان، به تبع آن، آزاد بودن‌مان را تضمین می‌داریم.^۳

^۱ به گفته کلنر " فراتاریخ هرگونه بنیاد گرایی را از ریشه می‌کند. بجز یکی... اراده انسانی را"

Kellner, *Twenty Years After*, 115.

^۲ White, *Metahistory*, 118.

^۳ Hayden White, *What Is a Historical System?* in *Biology, History and Natural Philosophy*, ed. Allen D. Breckand and Wolfgang Yourgrau (New York and London, 1972), 242.

"انسان‌ها انتخاب می‌کنند که هستند، با انتخاب اینکه چه کسی بوده‌اند." - این جمله‌ایست که کلنر، با آن به تفسیر تصور وایت از آزادی می‌پردازد. " برگزیدن یک سنت همان تعلق داشتن بدان است."^۱ اما یگانه سنتی که وایت در دست داشت یک تبار فکری متعلق به متفکران ضد- علم‌باور و ضد- پوزیتیویستی بود. لیکن این سنت کافی نبود، سنتی که به خاطر فلسفه تحلیلی تاریخ و مدل قانون فراگیر مقبول او و در عین حال محدودیت‌هایش که او آن‌ها را شناسایی کرده‌بود به جریان غالب بدل گشته‌بود. اینگونه، وایت طغیانی را علیه مفهوم پوزیتیویستی تاریخ بر پا کرد. او می‌خواست "یک شاکله‌شکنی در به اصطلاح علم تاریخ دربیفکند." از این رو، وایت خود یک شیوه جایگزین تفکر را شناساند (یا بهتر است بگوییم بازشناساند). او جهان (فکری) را آفرید که خود "خداوندگار" یا "پیشوا"ی آن بود.

۳. ❧

در سال ۱۹۶۵ جان هیگام، لئونارد کریگر و فیلیکس گیلبرت کتابی تحت عنوان تاریخ به چاپ رساندند که هایدن وایت شرح کوچکی بر آن نوشت و در آن‌جا مسئله‌ای را طرح نمود که در مقاله بعدی وی بروز پیدا کرد: "امروز مسئله مورخ آن نیست که چگونه باید تاریخ را خواند، بلکه آن است که آیا از اساس باید تاریخ را مورد مطالعه قرار داد یا نه؟"^۲ ریچارد ون، به گفته خود، نظر وایت را جالب توجه یافت و از او خواست تا این مسئله را در مقاله‌ای برای مجله *History & Theory* بسط دهد.

1. Kellner, A Bedrock of Order, 4.

2. Hayden White, a comment on History by John Higham, Leonard Krieger, and Felix Gilbert, in AHA Newsletter 3 (1965), 6.

در سال ۱۹۹۶ وایت "رسالت تاریخ" را منتشر ساخت. هیچ نکته تازه و نابی در مقایسه با آثار پیشین‌اش در آن نبود، اگرچه بسیاری متفکران "رسالت" را نخستین اثر مهم وایت می‌دانند.^۱ این کار، در بردارنده ایده‌هایی است که از وقتی وایت آغاز به چاپ اثر کرد هرچه بیشتر و بیشتر این موضوعات از نو در آن‌ها بروز یافته‌است. اینگونه ما دوباره قصه‌ای از فرهنگ بحران‌زده را می‌خوانیم. گرچه، این بار، این قصه حکایت از آن دارد که چگونه تاریخ نقش خود را به‌عنوان معلم زندگی^۲ به انجام نمی‌رساند، چرا که او در آماده نمودن انسان‌ها برای جنگ‌های قرن بیستم و در فراهم آوردن دلایلی برای مطالعه گذشته‌ای که در اثر این شکست رقم خورده‌بود، در می‌ماند. وایت یکبار دیگر روی قرن نوزدهم دست گذاشت، این بار از منظر دوران "بهشت کلیو"^۳ یعنی زمانی که هنر، فلسفه و تاریخ "در یک تلاش مشترک به منظور درک تجربه انقلاب فرانسه دست به دست هم دادند." روزگاری بود که روشنفکران "مرزهای" رشته‌های گوناگون را "درمی‌نوردیدند" تا استعاره‌های روشنگری بیابند که می‌توانست به آن‌ها در صورت‌بندی واقعیت کمک کند. متفکران قرن نوزدهم همان مشکلی را داشتند که پیروانشان در قرن بیستم با آن دست به گریبان بودند. آن‌ها تلاش کردند دریابند چگونه باید برای واقعیت (گذشته و حال) معنایی دست و پا کرد، در حالی که پس از تجربه تروما گونه [آسیب‌زننده] انقلابات و جنگ‌ها به نظر دست خالی می‌آمدند. بنابراین، آن‌ها پرسش از هدف مطالعه تاریخ به میان آوردند و

^۲ در واقع "رسالت" یک اثر غیر معمول بود چراکه نخستین مقاله به چاپ رسیده در History and Theory بود که هیچ پانوشتی نداشت.

Hayden White, The Burden of History, History and Theory 5(1966), 111-134

^۱ بر اساس یک ضرب‌المثل رومی تاریخ معلم زندگی است: [Historia Magistra Vitae مترجم]

^۲ Clio الهه موسیقی، شعر، هنر و بعدها تاریخ در اساطیر یونانی و فرزند زئوس بود. [مترجم]

اینکه در زمانه معاصر کارکرد فرهنگی این مطالعه چه می‌تواند باشد. همین‌ها مسائل بغرنج برای وایت هم هستند. برای ما نیز این‌ها مسائل اساسی هستند.

من در فراتاریخ یک نظریه تحول در آگاهی تاریخی یافتیم که مدعی است انسان‌ها از یک دریافت استعاری از جهان به‌سوی مراحل متونیمیک، سنکدوکیک و کنایی در گذراند. به‌هر رو، بر اساس نظریه پیچیده تکاملی ویکو، پس از کنایه می‌توان منتظر بازگشتی به مرحله نخست بود که همان استعاره است، اما این‌بار در سطح بالاتری از خودآگاهی - به‌سوی همان وضعیت استعاری که در آن بیان و جهان در یک کل باهم وحدت می‌یابند، این پرسش هنوز وجود دارد که اگر این آینده‌ایست که ما می‌جوئیم، پس گذشته‌ای که بدان نیاز داریم چیست؟ آیا ما می‌توانیم دوباره از نقطه آغاز شروع کنیم؟ از قصه‌های خدایان؟ اگر پاسخ "بله" باشد، باید بتوان داستان‌هایی به سبک طنز^۱ پی‌ریزی کرد. براساس نظر وایت، مطایبه امیدها، امکان‌ها، و حقایق وجود آدمی را به‌نحو مطایبه آمیزی نمایان می‌سازد، چرا که مطایبه خود از عدم شایستگی‌اش به‌عنوان تصویری از واقعیت خبر دارد.^۲ بنابراین طنز خودآگاهی را برای امتناع‌اش از همه ادراکات پیچیده مهیا می‌سازد و بازگشتی به درک اسطوره‌ای از جهان را پیش‌بینی می‌کند.^۲ می‌توان داستان‌های لوگوس، خداوند، عقل، یا عشق را نوشت و آن‌ها را اصول اپیستمولوژیک انگاشت. هر کسی می‌تواند یک "مورخ شاعر مآب" باشد که برایش هیچ تمایزی میان تاریخی که زیسته می‌شود و تاریخی که نوشته می‌شود وجود ندارد.

1. Satire

2. White, Metahistory, 10.